

فلسفه تاریخ از منظر علامه طباطبائی با محوریت تفسیر المیزان - بخش دوم

عامل اصلی حرکت تکاملی تاریخ، انبیای الهی علیه السلام هستند که با اقامه دین، درصدد هدایت و سرپرستی تاریخ برآمده اند. بر این اساس، پایان تاریخ صفحه تجلی تام و تمام دین در عالم است.



عامل اصلی حرکت تکاملی تاریخ، انبیای الهی علیه السلام هستند که با اقامه دین، درصدد هدایت و سرپرستی تاریخ برآمده اند. بر این اساس، پایان تاریخ صفحه تجلی تام و تمام دین در عالم است.

5.1-2. انبیای الهی علیه السلام؛ عامل پیدایش وحدت و رفع اختلافپیش از این ذکر شد که بشریت از ابتدای حیات خود و به اقتضای اصل استخدام، به تشکیل جامعه روی آورده، اما این تشکیل جامعه بر اساس اقتضای روحیه استخدام انسان بوده است، نه اینکه با شناخت و محاسبه مصالح و مفساد، آن را انتخاب کرده باشد. پس از وقوع اختلاف و نزاع میان بشریت، الوهیت و ربوبیت خداوند متعال اقتضا می کرد بشر را به سوی کمال و سعادت هدایت کند و این گونه خلقت ناقص او را کامل نماید؛ زیرا واضح است که این اختلاف و نقیصه از جانب فطرت انسان واقع شده و خود فطرت نمی تواند موجب رفع اختلاف گردد (طباطبائی، 1389، ج2، ص196). اولین توجه بشر به منافع و مصالح اجتماع، زمان بعثت اولین پیامبر الهی بود، و این خودآگاهی به زندگی اجتماعی توسط انبیای الهی صورت گرفته است. به عبارت دیگر، انسان ها به وسیله مقام نبوت، متوجه مصالح و منافع زندگی اجتماعی گردیدند. این مطلب را از برخی آیات قرآن می توان استفاده کرد که می فرماید: **وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ فَاخْتَلَفُوا** (یونس:19)؛ انسان ها در آغاز، همه یک امت بودند، بعدها اختلاف کردند. **كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُخَيِّمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا** (بقره:213)؛ مردم همه یک امت بودند. سپس خدای تعالی انبیا را - که کارشان وعده و وعید دادن است - مبعوث نمود و کتاب را به حق با آنان نازل ساخت تا بین مردم در آنچه در آن اختلاف می کنند داوری کند. این دو آیه چنین خبر می دهد که انسان در قدیم ترین عهدش، امتی واحد، ساده و بی اختلاف بود، سپس به خاطر غریزه استخدام، در بین افرادش اختلاف پیدا شد و اختلاف هم به مشاجره و نزاع انجامید. ازاین رو، خدای تعالی انبیا علیه السلام را برانگیخت و با آنان کتاب فرستاد تا به وسیله آن کتاب، اختلاف ها را برطرف کند و دوباره به وحدت اجتماعی برگردانند و این وحدت را به وسیله قوانینی که تشریع نموده است، حفظ کنند (همان، ج4، ص147). علامه طباطبائی به طور خاص، نبی اکرم علیه السلام را اولین منادی انسان ها به اجتماع و خودآگاهی نسبت به آن می داند: اولین ندایی که از بشر برخاست و برای اولین بار بشر را دعوت نمود که به امر اجتماع اعتنا و اهتمام بورزد و آن را از کنج اهمال و تبعیت دیگر حکومت ها خارج کند، ندایی بود که شارع اسلام و خاتم انبیا علیه السلام سر داد و مردم را دعوت کرد به اینکه آیاتی را که از ناحیه پروردگارش به منظور سعادت زندگی اجتماعی و پاکي آنان نازل شده، پی روی کند (همان، ص150). هرچند پیش از پیامبر خاتم علیه السلام دیگر پیامبران نیز هریک منادی اجتماع بوده اند و جامعه بشری را به هماهنگی حول توحید دعوت می کرده اند، اما رسالت نبی اکرم علیه السلام در پیدایش امت واحد در مقیاسی برتر و فراگیرتر بوده که ازاین روی، می توان بعثت ایشان را اصلی ترین مرحله تکامل تاریخ به حساب آورد. **2.2. دین؛ عامل تکامل تاریخپیش از این، سیر حرکت تاریخ از بدو اجتماع تا ظهور انبیای الهی به عنوان مصلحان اجتماعی را تبیین نمودیم. اما مبتنی بر این سیر حرکت و پیشرفت تاریخ، می بایست موتور حرکت تاریخ را به عنوان محرک تاریخ شناسایی کرد. 1.2.2. تکاملی بودن حرکت تاریخ** آیا تاریخ دارای حرکتی مستمر و ممتد است، یا مجموعه ای از وقایع و رخدادها مستقل و بی ارتباط با یکدیگر است؟ آیا اگر تاریخ دارای یک حرکت مستمر است، حرکت آن تکاملی است یا خیر؟ اینها از سؤالات اصلی و بنیادین فلسفه تاریخ به شمار می آید. مرحوم علامه حرکت تاریخ را از بدو پیدایش اجتماع - که با وجود انسان روی این کره خاکی همراه است- حرکتی تکاملی و اشتدادی می داند: اجتماع انسانی مانند سایر خصوصیات روحی اش از روز نخست، آن طور کامل نبوده که دیگر صلاحیت برای تکامل و ترقی را نداشته باشد، بلکه اجتماعات انسانی نیز مانند سایر خصوصیات روحی و ادراکی او، همیشه همدوش تکاملات مادی و معنوی انسان رو به جلو رفته و متکامل شده است، و دلیل ندارد که ما خاصه اجتماعی بودن انسان را از میان جمیع حالات و خصوصیات دیگرش مستثنا نموده و آن را از همان نخستین روز پیدایش کامل و تام بدانیم، بلکه این خاصیت نیز مانند تمام اموری که از دو حالت علم و اراده انسانی منشأ می گیرند، دارای تکاملی تدریجی است (همان، ج4، ص145). **2.2.2. دین و انبیای الهی علیه السلام؛ عوامل تکامل تاریخ به سوی صلاح و سعادتپس از اثبات حرکت تکاملی تاریخ، باید به این سؤال پاسخ داد که عامل تکامل تاریخ چیست؟ طبق مبنای علامه طباطبائی، آنچه عامل اصلی تکامل جوامع است و جامعه انسانی را به سوی کمال و سعادت سوق می دهد دین است. پس از پیدایش اختلاف میان انسان ها، بر اثر خصلت استخدام، تنها عاملی که می تواند این اختلاف را رفع کند و آن را به انسجام و هماهنگی در مسیر شکل گیری جامعه توحیدی تبدیل کند، دین و انبیای الهی است.** براین اساس، دین خداوند و انبیای الهی محور اتحاد جامعه و تنها عامل تأمین مصلحت و سعادت اجتماع انسانی هستند. خداوند می فرماید: **شَرَحَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ** (شورا: 13)، برای شما مسلمانان از مسائل اصولی دین همان را تشریع کرده که به نوح توصیه اش کرده بود و آنچه به تو وحی کردیم و ابراهیم و موسی و عیسی را به رعایت آن سفارش نمودیم این بود که دین را اقامه کنید، و در دین متفرق نشوید. این آیه خبر می دهد که رفع اختلاف از بین مردم و ایجاد اتحاد کلمه تنها از راه دعوت به اقامه دین و اتحاد در دین واحد تحقق می یابد. پس تنها دین است که ضامن اجتماع و مصالح آنان است (همان، ص147-148). علامه طباطبائی این ادعا را از دو طریق استدلال و تجربه قابل اثبات می داند: اول اینکه دین همواره بشر را به سوی معارف حقیقی و اخلاق پسندیده و اعمال نیک دعوت می کند، و معلوم است که صلاح عالم انسانی هم در همین سه چیز است. دوم اینکه اسلام در مدتی کوتاه، که در آن مدت در اجتماع مسلمانان حکومت کرد، از منحنی ترین مردم صالح ترین اجتماع را ساخت، و از راه تعلیم و تربیت، نفوس آن مردم را اصلاح نمود و آن مردم دیگران را اصلاح کردند (همان، ج2، ص199). مرحوم علامه تصریح می کند که هیچ عامل دیگری و هیچ داعی دیگری همچون دین بشر را به داشتن ایمان و اخلاق پسندیده و عدالت و صلاح دعوت نکرده است (همان، ص226). **3.2.2. تکامل تاریخ و هدایت عامه عالمسؤالی که فراروی مباحث مرحوم علامه قرار می گیرد و خود ایشان نیز متعرض آن شده این است که چه نسبتی میان تکامل تاریخ و بحث هدایت عامه عالم آفرینش وجود دارد؟ آیا تکامل حرکت تاریخ همان هدایت تکوینی عالم به سوی هدف غایی است؟ پیش از پاسخ به این سؤال، مناسب است مختصری به تبیین هدایت تکوینی عالم بپردازیم؛ یکی از شئون خداوندی این است که هر چیزی را به آن نقطه ای که خلقتش را تمام می کند هدایت نماید (همان، ج2، ص196). بنابراین، برای هر نوع از انواع موجودات، مسیر خاصی در طریق استکمال وجود دارد و آن مسیر هم دارای مراتب خاصی است که هریک مترتب بر دیگری است تا منتهی شود به عالی ترین مرتبه که همان غایت و هدف نهایی نوع است. آن نوع نیز با طلب تکوینی- نه ارادی- و با حرکت تکوینی- نه ارادی- در پی رسیدن به آن است، و از همان ابتدای پیدایش و تکون، مجهز به وسایل رسیدن به آن غایت بوده است. این توجه تکوینی ازآنجاکه مستند به خداوند متعال است، هدایت عام الهی نام دارد. این هدایت تکوینی هیچ گاه از مسیر تکوینی خود به خطا نمی رود، بلکه با استکمال تدریجی و به کار بستن قوا و ادواتی که مجهز به آنهاست، آن را به غایت نهایی سوق می دهد؛ همچنان که فرموده است: **رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَقَّهُ ثُمَّ هَدَىٰ (طه:50)**؛ پروردگار ما آن کسی است که همه موجودات عالم را نعمت وجود بخشیده و سپس به راه کمالش هدایت کرده است. نیز فرموده است: **الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ فَجَعَلَهُ غَنَاءً أَحْوَىٰ (اعلی:5)**؛ آن خدایی که خلق کرد و تمام عیار خلق کرد، و آن کسی که اندازه گیری کرد و سپس هدایت نمود، و آن کسی که گیاهان را رویانید و آن را خزان و افتاده کرد (همان، ج16، ص284-285). مبتنی بر هدایت عامه، هر نوع از انواع موجودات عالم از آغاز تکون و وجود، به سوی کمال خود حرکت می کند و رو به سوی آن هدفی می رود که منظور از خلقتش بوده؛ هدفی که خیر و سعادت آن موجود در آن است. نوع انسانی نیز یکی از این انواع است و از این ناموس کلی مستثنا نیست. او نیز کمال و سعادت دارد که به سوی رسیدن به آن در حرکت است و افرادش به صورت انفرادی و اجتماعی**

متوجه آن هدفند (همان، ج 10، ص 387؛ ج 2، ص 234). **4-2-2. کمال روح و کمال جسم** آیا تکامل تاریخ شامل همه عالم می شود؟ اگر کمال را رشد فضایل و تقرب الهی و ارتقای منزلت عبودیت در مسیر توحید و پرستش خداوند بدانیم، آیا چنین رشد و تکاملی شامل همه انسان ها و جوامع تاریخی خواهد بود؟ آیا – برای مثال – تمدن غرب نیز از گذشته تاکنون تکاملی در مسیر عبودیت خداوند متعال را تجربه کرده است و اکنون نسبت به گذشته، در اوج خداپرستی به سر می برد؟ پاسخ به این سؤال با تفکیک میان دو سنخ تکامل و توسعه روشن خواهد شد. کمال انسانی به دو نوع کمال روح و کمال جسم قابل تقسیم است. این تفکیک ریشه در مبنای انسان شناسی مرحوم علامه دارد و اینکه اساسا انسان دارای دو بعد انسانی و حیوانی است. از جمله ویژگی های تحلیل علامه طباطبائی این است که زندگی اجتماعی را بر ساختمان وجودی انسان مبتنی ساخته است؛ یعنی اندیشه اجتماعی- سیاسی او از درون تحلیل انسان شناسی او درمی آید و بر آن مبتنی است (اولیایی، 1389، ص 190). ایشان در این باره می نویسند: سعادت و شقاوت روح امری است، و سعادت و شقاوت جسم امری دیگر، و همچنین سعادت و شقاوت انسان امری است، و سعادت و شقاوت حیوان امری دیگر، و به همین مقیاس. و انسان دنیاپرست و مادی که هنوز متعلق به اخلاق خدایی نشده و با ادب الهی بار نیامده تنها و تنها کامیابی های مادی را سعادت می داند و کمترین اعتنایی به سعادت روح و کامیابی های معنوی ندارد (طباطبائی، 1389، ج 3، ص 14). بنابراین، آنچه در دنیای غرب واقع شده حرکت به سوی رذایل اخلاقی است و نه فضایل، و رشد آنها در مسیر رفاه و تلذذ مادی بوده که با زورگویی و ظلم و جنایت بر دیگران همراه است. در این صورت، آنچه در این جوامع اتفاق می افتد فساد است، نه صلاح و تقوا (همان، ج 4، ص 175). اگر نقطه مبنی هم در این تمدن مادی دیده می شود برگرفته از مسلمانان است (همان، ج 2، ص 199؛ ج 4، ص 158). البته این دو سنخ از کمال، دو سنخ کاملاً منفک و مستقل نبوده و در یکدیگر تأثیرگذارند. ازاین رو، درنهایت، می توان گفت: کمال مادی و جسمی صرف اساساً نه تنها کمال محسوب نمی شود، بلکه به سبب تخریب بعد روحی، نوعی تنزل و عقب گرد نیز به شمار می آید. بنابراین، از منظر علامه طباطبائی رشد و تحول پدیدآمده در دنیای غرب، نه تنها تکامل نیست، بلکه نوعی بت پرستی نوین و توحش است؛ اما از جهت معارف حقیقی اش و اخلاق فاضله اش – که به خاطر همان ها انسان بود و بر سایر انواع حیوانات برتری داشت – نه تنها یک قدم ترقی نکرده، بلکه قدم های زیادی به عقب و قهقرا برداشته، و بالاخره، در مجموع کمالات روحی و جسمی – البته توأم با هم – تکاملی نکرده است (طباطبائی، 1389، ج 2، ص 199). تمدن عصر حاضر نیز معجونی است مرکب از سنت های بت پرستی قدیم. با این تفاوت که بت پرست قدیم جنبه فردی داشت و در عصر حاضر، به شکل اجتماعی درآمده و از مرحله سادگی به مرحله پیچیدگی فنی درآمده است (طباطبائی، 1389، ج 4، ص 162؛ نیز رک: طباطبائی، 1387، الف، ص 50). اگر تاریخ زندگی اجتماعی غربی ها را از روزی که نهضت اخیر آنان آغاز شد مورد مطالعه دقیق قرار می دادند و رفتاری را که با سایر امت های ضعیف و بینوا کردند مورد بررسی قرار می دادند بدون کمترین درنگی، حکم به توحش آنان می کردند (طباطبائی، 1389، ج 4، ص 168). بنابر آنچه ذکر شد، حرکت تکوینی عالم به سوی کمال و سعادت، همان کمال تکوینی طبیعت است که با کمال و سعادت حقیقی جوامع تفاوت دارد. بلی، کمال طبیعی انسان به فعلیت قوای گوناگون او همچون کمال شهوی و غضبی می انجامد. اما آن کمالی که در انسان بالقوه است و همه تکاپوی زندگی اش به دنبال آن است، آن سعادت حقیقی است. آری، آن کمال و سعادت که ما در اجتماعات نام برده می بینیم کمال و سعادت جسمی است، و کمال جسمی کمال انسان نیست؛ چراکه انسان در جسمانیت خلاصه نمی شود، بلکه او مرکب است از جسم و روح، و مرکب است از دو جهت مادیت و معنویت. ازاین روی، صحیح نیست که کمال جسمی او را که به زندگی طبیعی بازگشت دارد، کمال و سعادت او بدانیم و حقیقت انسان را منحصر در همین حقیقت بدانیم (طباطبائی، 1389، ج 2، ص 224). بنابراین، روشن شد که جامعه به حسب طبیعت خود، متوجه است به سوی فعلیت کمال جسمانی و نه کمال انسانی، و مقصود از هدایت عامه در نظر مرحوم علامه نیز همین سیر به سوی کمال طبیعی و جسمانی است. اما آن کمالی که ناظر به سعادت حقیقی بشر و بعد معنوی و روحانی اوست، جز با هدایت خاص الهی و تأیید از ناحیه نبوت حاصل نمی شود (همان، 5.2-2. **رابطه تکامل دینی جوامع با مبنای ثابت و متغیر** انسجام مبنایی در یک نظریه از شاخصه های اعتبار و ارزش نظریه هاست و مبنای یک نظریه نباید درون متناقض باشند. در مبنایی که از علامه طباطبائی درباره سیر تکامل و حرکت تاریخ گذشت، در نگاه اول، نوعی تعارض با مبنای دیگر ایشان، یعنی احکام ثابت و متغیر به نظر می رسد. مرحوم علامه در پاسخ به این سؤال که چگونه دین، که امری ثابت است، می تواند عهده دار سعادت و هدایت امور دنیایی باشد که متغیر و دایم در حال تحول است، مبنای ثابت و متغیر را پایه ریزی می کنند. ایشان اختلاف میان دو عصر را نه از حیث کلیات شئون زندگی، بلکه از جانب جزئیات می دانند. به عبارت دیگر، آنچه انسان در زندگی بدان نیازمند است، غذایی است که سوخت بدنش را با آن تأمین کند و لباسی است که بپوشد، خانه ای است که در آن سکنا گیرند، لوازم منزل است که حوایجش را تأمین کند، و... . این حوایج کلی هیچ گاه تغییر نمی کند، مگر در فرضی که فطرت انسانی دگرگون گردد. اختلاف میان دو نوع زندگی در عصر قدیم و جدید، در مصادیق نیازهای کلی و قواعد اساسی زندگی و حیات انسانی است. انسان اولی – مثلاً – برای تأمین حاجت خود، غذا، میوه، گیاهان و گوشت شکار را با ساده ترین وضع استفاده می کرد، امروز نیز همان را می خورد، اما با هزاران رنگ و سلیقه و تنوع. همان گونه که اختلاف شکل زندگی در دیروز و امروز لطمه ای به اتحاد کلیات آن در دو دوره نمی زند و تحول شکل زندگی در هر عصر ربطی به اصل آن کلیات ندارد، قوانین کلی هم که در اسلام وضع شده و مطابق فطرت بشر و مقتضای سعادت اوست، در هیچ عصری مختلف و دست خوش تحول نمی شود (همان، ج 4، ص 190). مرحوم علامه تصمیم گیری در امور جزئی و متغیر جامعه را بر عهده والی و متصدی امر حکومت می داند که می بایست مبتنی بر مصلحت نظام و ملت، نسبت به این امور تصمیم گیری کند. بنابراین، علامه طباطبائی تغییر و تحول را در امور جزئی و از ناحیه مصادیق امور کلی می داند و احکام دینی را ناظر به امور کلی حیات بشری، که مقتضای فطرت است. سؤالی که در مقام جمع میان این مبنا با سیر تکامل تاریخ مبتنی بر محور دین پیش می آید این است که اگر دین ناظر به امور ثابت بشری است، چگونه می تواند عامل تکامل تاریخ واقع شده، در دایره امور تصرف خود، تکامل ایجاد کند؟ به عبارت دیگر، اگر دین به امور ثابت تعلق می گیرد و برای امور ثابت برنامه دارد (همان، ج 16، ص 269)، در این صورت، این امور ثابت نمی تواند توسعه و تکامل داشته باشد. مرحوم علامه در جای دیگر، تکامل جامعه را از منظر امور دنیوی و تجربی می داند که اسلام مانع آن نشده است: مجتمع بشری در سیر تکاملی اش، جز به تحول های تدریجی و تکامل روز به روزی در طریق استفاده از مزایای زندگی، به تحول دیگری نیازمند نیست و این تحول هم با بحث های علمی پیگیر و تطبیق عمل بر علم (یعنی تجربه دایمی) حاصل می شود، و اسلام هم به هیچ وجه، جلوی آن را نگرفته (همان، ج 4، ص 188). در پاسخ به این سؤال و تناقض ظاهری آن، باید گفت: مقصود از ثابت بودن موضوعات دینی، ثابت بودن موضوعات آنهاست که با رشد و تکامل آن موضوع منافاتی ندارد. به عبارت دیگر، موضوعاتی که دین درباره شان سخن گفته اموری فطری هستند که نهاد بشریت در طول تاریخ نیازمند آنها بوده و دایم با آنها مواجه است و از این بابت ثابت هستند؛ یعنی هیچ گاه از عرصه حیات بشری حذف نمی شوند و جای خود را به موضوعات دیگر نمی دهند؛ ولی همین امور در طول تاریخ، در اثر هدایت انبیای الهی علیه السلام رشد و ارتقا می یابند. اما موضوعات خرد زندگی انسانی – که بسیاری از آنها به مثابه مصادیق آن موضوعات کلی اند – دایم در حال تغییر و تحول هستند، به گونه ای که برخی از موضوعات آن از دایره موضوعات موردنیاز حیات انسانی خارج می شود. برای مثال، امر اسلام به تعلیم و تعلم یک امر ثابت است، ولی مصادیق خرد آن مانند ابزار کتابت و انتقال اطلاعات در طول تاریخ متغیر بوده است؛ مثلاً، یک زمان روی پوست حیوانات و سنگ و چوب می نوشتند، درحالی که اکنون اطلاعات به صورت دیجیتالی انتقال می یابد و همه اینها می تواند ابزار تعلیم و تعلم باشد. بنابراین، می توان گفت: تفاوت است میان تحول موضوع و تکامل موضوع (طباطبائی، 1387، ص 90-91). **3. مسیر حرکت تاریخ و منزلگاه های برجسته** آناز دیگر محورهای بحث فلسفه تاریخ، تبیین نقشه و الگوی حرکت تاریخ و منزلگاه های برجسته آن است. اینکه مسیر حرکت تاریخ چیست و در این مسیر، منزلگاه های اصلی و نقاط عطف آن کدام است، از سؤالات اصلی این بخش به شمار می آید. مطابق آنچه گذشت، علامه طباطبائی سیر منسجمی را از تشکیل جامعه بر محور اصل استخدام تا بعثت انبیای الهی تحلیل کرده است که می توان چکیده آن را در این عبارت ایشان دید: نوع بشر به حسب طبع، بهره کش است، و این بهره کشی و استخدام فطری، او را به تشکیل اجتماع وامی دارد، و در عین حال، کار او را به اختلاف و فساد هم می کشاند. در نتیجه، در همه شئون حیاتش که فطرت و آفرینش برآوردن حوایج آن شئون را واجب می داند، دچار اختلاف می شود، و آن حوایج برآورده نمی گردد، مگر با قوانینی که حیات اجتماعی او را اصلاح نموده، اختلافاتش را برطرف سازد؛ و هدایت انسان به قوانین کذایی و در نتیجه، کمال و سعادتش به یکی از دو طریق ممکن می شود: اول اینکه او را از راه فطرتش ملهم کند به اینکه چگونه اختلاف را برطرف سازد. دوم به اینکه از راه دیگری که خارج از فطرت و ذات خود بشر باشد. و چون راه اول کافی نیست – چون گفتیم سبب پیدایش اختلاف خود فطرت بوده و معنا ندارد که فطرت سبب حل اختلاف شود – ناگزیر باید از راه دوم صورت گیرد، و آن راه عبارت است از: تفهیم الهی، و غیرطبیعی، که از آن به نبوت و وحی تعبیر می کنیم (طباطبائی، 1389، ج 2، ص 197). بنابراین، طبق نگاه علامه طباطبائی بعثت انبیا علیه السلام سرفصل های اصلی تاریخ را رقم می زند و آنان با ارائه قوانین اجتماعی و تشکیل جامعه حول معارف توحیدی، موجب تکامل جامعه می گردند. بنابراین، جامعه اسلامی یک جامعه واحد است که در طول تاریخ دارای فراز

و نشیب هایی بوده و همچنان به حیات خود ادامه می دهد. مجتمع اسلامی طوری تأسیس شده که در تمامی احوال می تواند زنده بماند، چه در آن حال که خودش حاکم باشد و چه در آن حال که محکوم دشمن باشد، چه در آن حال که بر دشمن غالب باشد و چه در آن حال که مغلوب باشد، چه در آن حال که مقدم باشد و چه در حالی که مؤخر و عقب افتاده باشد، چه در حال ظهور و چه در حال خفا، چه در قوت و چه در حال ضعف (همان، ج4، ص199). 3-1. **ظهور انبیای الهی علیه السلام؛ نقاط عطف سیر تکامل تاریخی** ما به راستی نقش انبیای الهی در اصلاح و تکامل جوامع بشری چیست؟ علامه طباطبائی این نقش را بی بدیل می داند و معتقد است: هیچ عنصر دیگری در طول تاریخ، چنین سهمی در رسیدن جامعه به صلاح و سعادت نداشته است. در این صورت، می توان انبیای الهی علیه السلام را عوامل اصلی تکامل تاریخ به شمار آورد. از جمله عواملی که موجب شده است تعلیم و هدایت های انبیا علیه السلام در راستای اصلاح جوامع در طول تاریخ کارساز افتد، هماهنگی آن با فطرت بشری بوده است. و این موضوع مسلم است که هر سخن و نظریه ای که با فطرت انسانی سازگار و هماهنگ و از گریزه خود انسان ها سرچشمه گرفته باشد و نفوس منتظر چنین سخن و نظریه ای باشند، بین عامه و خاصه مردم انتشار می یابد و این سخن قوی ترین سبب و عامل برای یکسان کردن تمایلات متفرقه است و بهتر از هر عامل دیگری می تواند جمعیت های متشتت و پراکنده را متحد و یک دست کند، به گونه ای که قیض و بسط ها یکی شود و هیچ عاملی و هیچ دشمنی نتواند در برابر آن مقاومت کند. این مطلب نیز بدیهی است که نبوت از قدیم ترین عهد تاریخ ظهورش، مردم را به سوی عدل می خوانده و از ظلم منع می کرده و به سوی بندگی خدا و تسلیم در برابر او تشویق می نموده و از پی روی فراعنه طاغی و مستکبران قدرت طلب نهی می کرده است. این دعوت از قرون متمادی، قرن پس از قرن دیگر، و در امتی پس از امت دیگر ادامه داشته است، هرچند از نظر وسعت و ضیق دعوت در امت های گوناگون و زمان های متفاوت اختلاف داشته است. در این صورت، محال است که مثل چنین عاملی قوی، قرن های متمادی در بین اجتماعات بشری وجود داشته باشد و در عین حال، هیچ اثری از خود بر جای نگذارد (همان، ج3، ص228). نکته دیگری که در تکمیل این نظریه حایز اهمیت است اینکه میان انبیای الهی علیه السلام اختلاف مقام و تفاضل در درجات وجود دارد، در عین اینکه همه آنان در اصل فضل رسالت مشترکند (همان، ج2، ص471). تفاضل درجات انبیای الهی علیه السلام در طول تاریخ، موجب تکامل جوامع از مرتبه ای به مرتبه دیگر گردیده است. ازاین رو، می توان نتیجه گرفت: هرچند دین الهی که بر انبیا نازل شده، واحد است، اما میان آنها از لحاظ اجمال و تفصیل، اختلاف وجود دارد. ازاین رو، می توان گفت: قرآن کریم تفصیل دهنده مطالبی است که در کتاب های دیگر آسمانی به اجمال آمده است (همان، ج10، ص91). بنابراین، سیر حرکت و تکامل تاریخ را می توان بر محور ظهور انبیای صاحب کتاب و شریعت دسته بندی نمود. از حضرت نوح علیه السلام – یعنی اولین پیامبری که دارای کتاب و شریعت بوده – شروع شده و بعد از او ابراهیم علیه السلام و سپس موسی علیه السلام و پس از آن عیسی علیه السلام عهده دار این دعوت مردم به اتحاد و تشکیل جامعه توحیدی بوده اند. قرآن به این مطلب تصریح نموده و تاریخ هم به آن گواهی داده است (طباطبائی، 1387، ص52-53). 2-3. **بعثت خاتم الانبیا علیه السلام؛ آخرین مرحله تکامل تاریخی** پس از آنکه روزگاری دراز در مسیری تدریجی، نبوتی پس از نبوت دیگر و شریعتی پس از شریعت دیگر ظهور می کرد، این خط سیر نبوت به مرتبه ثبوت رسید و در قرارگاه تام و تمام خود قرار گرفت؛ چراکه به دلالت آیات کریمه، شریعت اسلامی بر کلیات شرایع گذشته مشتمل است و زیادت بر آن نیز دارد؛ چنان که خدای تعالی می فرماید: *شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى (شوری: 13)*؛ برای شما از دین تشریع کرد آنچه نوح را به آن سفارش داده بود و آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه ابراهیم و موسی و عیسی را به آن سفارش کردیم. خداوند می فرماید: *وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (انعام: 115)*؛ و گفتار پروردگارت از روی راستی به انجام رسید. کلمات وی تغییرپذیر نیست، و او شنوا و داناست. علامه طباطبائی در تفسیر این آیه، کلمه را به ظهور دعوت اسلامی با نبوت حضرت محمد علیه السلام و نزول قرآن - که فوق همه کتاب های آسمانی است- معنا می کند و می فرماید مراد از تمامیت کلمه رسیدن شرایع آسمانی است از مراحل نقص و ناتمامی به مرحله کمال، و مصداقش همین دین محمدی است. خدا می فرماید: *وَاللَّهُ مَتِّمٌ ثَوْرَهُ وَتُو كَرَةَ الْكَافِرُونَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَتُو كَرَةَ الْمُشْرِكُونَ (صف: 8-9)*؛ خدا – گرچه کافران را ناخوش افتد- نور خود را کامل خواهد گردانید. اوست کسی که فرستاده خود را با هدایت و آیین درست روانه کرد تا آن را بر هرچه دین است فائق گرداند، هرچند مشرکان را ناخوش آید. تمامیت این کلمه الهی از جهت صدق، این است که – آنچنان که گفته شده – تحقق پذیرد. همچنین تمامیت آن از جهت عدل این است که مواد و اجزای آن یک نواخت باشد، بدون اینکه بر تضاد و تناقض مشتمل شود (طباطبائی، 1389، ج7، ص454). بنابراین، ظهور دین خاتم به این معناست که استکمال فردی و اجتماعی بشر به حدی می رسد که معارف و شرایع قرآن او را کافی است و به بیش از آن نیازمند نمی شود (همان، ج2، ص198). و این گونه صفحه کتاب ادیان الهی به آخرین برگ خود می رسد. 3-3. **پایان تاریخ و حاکمیت مطلق دین** از جمله مباحث کلیدی فلسفه نظری تاریخ، ترسیم آخرین ایستگاه حرکت تاریخ است. پایان تاریخ مقوله ای است که امید به آن در نهاد بشریت وجود دارد، تاآنجا که می توان آن را امری فطری دانست. همچنین آن را می توان عنصر مشترک میان همه ادیان، مکاتب و ایدئولوژی ها گفت و رد پای آن را حتی در آثار و اندیشه های بشری نیز جست وجو کرد که هریک به گونه ای متفاوت به آن پرداخته و تصویری از نهایت حرکت تاریخ ترسیم کرده اند. یک نظریه فلسفه تاریخی نیز باید تصویری واضح و شفاف از مقصد حرکت و هدایت تاریخ ارائه نماید. بدون چنین هدفی برای تاریخ، مسیر حرکت تاریخ نامعلوم بوده و چیزی جز سردرگمی در پی نخواهد داشت. علامه طباطبائی براساس آیات قرآنی، پایان تاریخ را غلبه و حاکمیت دین بر سرتاسر جهان می داند: بحث عمیق در احوال موجودات عالم به اینجا منجر می شود که به زودی نوع بشر، هم به هدف نهایی اش – که همان ظهور و غلبه کامل اسلام است – خواهد رسید؛ یعنی روزی خواهد آمد که اسلام زمام امور جامعه انسانی را در هر جا، که جمعی از انسان باشد، به دست خواهد گرفت و گفتیم که خدای – عزوجل – هم طبق این نظریه و رهنمود عقل، وعده ای داده و در کتاب عزیزش فرموده: *فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ (مائده: 54)* و نیز فرموده: *وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفْنَا فِيهَا آلَ مُوسَى وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا (نور: 55)* (طباطبائی، 1389، ج4، ص159). مرحوم علامه ویژگی سعادت طلبی را در انسان فطری می داند که این ویژگی با حاکمیت دین توحیدی و اسلام محقق می گردد؛ چراکه این وعده خداوند است که *وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى (همان، ج4، ص209)*. هدفی که کارگاه آفرینش دنبال می کند ناچار، دیر یا زود به مرحله تحقق در می آید. آن روز، روزی است که دین حق بر همه ادیان و تفکرات دیگر غلبه خواهد کرد و اسلام به طور کامل ظهور می کند و بر سراسر جهان حاکم خواهد شد (طباطبائی، 1387، ص141). *هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَتُو كَرَةَ الْمُشْرِكُونَ (صف: 19)*؛ او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد تا آن را بر هرچه دین است پیروز گرداند، هرچند مشرکان خوش نداشته باشند (طباطبائی، 1389، ج19، ص431). اسلام هدف غایی و کمال نوع انسان است؛ کمالی که آگاه و ناگاه بدان متوجه است. تجربه های قطعی که در انواع موجودات انجام یافته، دلالت بر آن دارد که همه موجودات متوجه هدف هایی هستند که متناسب با وجود آنهاست و نظام خلقت، آنها را به طرف اهداف نام برده سوق می دهد و انسان نیز از این حکم کلی مستثنا نیست (طباطبائی، 1387، ص142). **نتیجه گیر** علامه طباطبائی پیدایش جامعه را مبتنی بر اصل استخدام تحلیل می کند. انسان ها به دنبال منفعت خود هستند و قصد دارند دیگران را به خدمت گیرند، و چون این خصلت مشترک است، مواجهه انسان ها با یکدیگر، پیوند اجتماعی را برقرار می سازد و این گونه اعتبار اجتماع پدید می آید. از نگاه علامه طباطبائی، تاریخ با شکل گیری جامعه مبتنی بر اصل استخدام آغاز می شود و به سبب همان اصل، دچار اختلاف و تنازع می گردد. عامل رفع این اختلاف نمی تواند امری از درون جامعه باشد، بلکه انبیای الهی علیه السلام از سوی خداوند متعال به پشتوانه دین و شریعت آسمانی به سوی جوامع انسانی آمده، آنها را به وحدت و انسجام دعوت می کنند و این گونه، موجب رشد و تکامل آنها می گردند. اجتماع صالح، که در آن بتوان به سعادت حقیقی رسید، تنها در پرتو آموزه های دینی و شرایع آسمانی قابل تحقق است، ازاین رو، تاریخ با یک پیامبر آغاز می شود و سیر حرکت تکاملی جوامع با ارسال انبیای الهی، یکی پس از دیگری ارتقا می یابد، تاآنجا که با ظهور پیامبر خاتم علیه السلام متکامل ترین برهه تاریخ رقم می خورد. طبق این مبنا، عامل اصلی حرکت تکاملی تاریخ، انبیای الهی علیه السلام هستند که با اقامه دین، درصدد هدایت و سرپرستی تاریخ برآمده اند. بر این اساس، پایان تاریخ صفحه تجلی تام و تمام دین در عالم است که در عصر ظهور آخرین حجت الهی عجل الله تعالی فرجه، رقم خواهد خورد. **منابع** اولیایی، منصوره، 1389، واقعیت اجتماعی و اعتباریات از دیدگاه علامه طباطبائی و جان سرل، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. جوادی آملی، عبدالله، 1389، تسنیم، تحقیق: سعید بند علی، چ سوم، قم، اسراء، —، زمستان 1389، جامعه در قرآن، محقق: مصطفی خلیلی، چ سوم، قم، اسراء. طباطبائی، سیدمحمد حسین، 1389، المیزان، ترجمه سیدمحمد باقر موسوی همدانی، چ سی ام، قم، انتشارات اسلامی. —، 1387 الف، روابط اجتماعی در اسلام، ترجمه محمد جواد حجتی کرمانی، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، قم، بوستان کتاب. —، 1387 ب، مجموعه رسائل، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، قم، بوستان کتاب. —، 1366، اصول فلسفه و روش

رتالیسم، پاورقی مرتضی مطهری، چ چهارم، قم، صدرا.مطهری، مرتضی، 1389، فلسفه تاریخ، چ پنجم، قم، صدرا.جهانگیر، عیسی، 1383، گذری بر اندیشه های اجتماعی علامه طباطبائی، معرفت، ش80، ص19-28.جوادی آملی، عبدالله، شرحی بر رساله الولایه علامه طباطبائی، میراث جاودان، سال دوم، ش2، ص92-99.یزدانی مقدم، احمدرضا، 1385، آغاز و انجام تاریخ با نگاه به اندیشه فلسفی - قرآنی علامه طباطبائی، پگاه حوزه، ش 196، ص 9-15.یحیی عبدالهی: طلبه سطح سه حوزه علمیه قم و دانشجوی دکتری شیعه شناسی دانشگاه ادیان و مذاهب.تاریخ - سال یازدهم، شماره اول، پیاپی 36.